

عرفان بیدل در غزل

بهناز شیردل؛ کارشناس ارشد ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیروان

چکیده

بیدل دهلوی از فرازدست ترین شاعران پیچیده گو در سبک هندی است. نیاز به فهم اندیشه های غامض در شعر بیدل دهلوی ضرورتی است که بسیاری از بیدل شناسان را واداشته تا گره های دشوار معنایی در شعر او را تا حدی باز نمایند و پس از آن به درک روشنی از اندیشه ی او برسند.

آشنایی با بینش عرفانی بیدل دهلوی یا آنچه به آن «عرفان بیدل» می گویند، یکی از ضروریات عمده برای نزدیک شدن به اندیشه ی بیدل دهلوی و از مؤلفه های اساسی برای شناخت و غوطه ور شدن در بحر تفکرش می باشد. از سویی غزلیات بیدل، جوهر شعر اویند و اوج کار این سخنور و گرایشات عرفانی او در غزلیاتش به شکل بارز، خود نمایی می کند. حال نگاه به جهان بینی عارفانه ی بیدل دهلوی در غزلیات او می تواند نمایی کلی از ظهور عرفان در تمامی آثار او و کلیدی برای درک افکارش باشد. اندیشه ی بیدل زاینده ی تصوف و عرفان است و مبانی عرفانی چون، تجلی، وحدت وجود، بیخودی، شهود عرفانی، دلگرایی و ... موضوعاتی هستند که می توان در غزل او مورد نقد و بررسی قرار داد. در این مقاله نگارنده برآن است با بررسی مختصری از جهان بینی عرفانی بیدل به نمودهایی از عرفان، در غزلیات او بپردازد.

واژه های کلیدی: بیدل دهلوی، عرفان، وحدت وجود، بیخودی، شهود، تجلی.

مقدمه

بیدل دهلوی به عنوان یکی از مطرح ترین چهره های سبک هندی، چنان که باید در ایران مورد توجه و مطالعه واقع نگردیده است. احوال و آثار بیدل همچون کلافی است پیچیده. این پیچیدگی هم لفظی است و هم معنوی.

داشتن پیش زمینه ای در باب عرفان بیدل می تواند گوشه‌هایی از زوایای فکری این شاعر را روشن تر نماید. شایان ذکر است که غزلیات او می تواند به عنوان عصاره ای کامل از اشعار او در نظر گرفته شود. لذا در این مقال، جستجوی مبانی عرفانی بر غزلیات او بنا نهاده شده است.

به طور خلاصه می توان گفت عرفان گونه ای از جهان بینی است که موضوع آن شناخت حق و حقیقت از راه کشف و شهود است. این عرفان نظری و مقدمه ای برای عرفان عملی است.

عرفان عملی سلوک است همراه با ریاضت و چله نشینی و اعمالی که عرفا برای تزکیه ی نفس به جا می آورند. کسی که در راه سلوک قدم برمی دارد سالک است و مقصد او رسیدن به حقیقت مطلق، یعنی خداست.

نمودهای عرفان شامل مواردی از جمله اعتقاد به تجلی، وحدت وجود، بیخودی، شهود، دلگرایی و... می باشد.

هرجهان بینی عرفانی پیچیدگی خاص خود را دارد، حال می خواهد عرفان مسیحی باشد یا عرفان بودایی، یا عرفان برهمنی و یا عرفان اسلامی.

عرفان اسلامی که با موازین شرعی آمیخته، پیچیده تر نیز شده است. از آنجایی که بیدل در هند زندگی نموده، طبیعتاً تأثیرپذیری او از مکاتب هندی ناگزیر به نظر می رسد، در عرفان او می توان رگه ها و شائبه هایی از عرفان اسلامی - هندی را مشاهده نمود.

سئوالاتی که بنیان این مقاله برآن استوار است عبارتند از:

- ۱- اساس و مبنای عرفان بیدل دهلوی کدام اندیشه است؟
 - ۲- شماری از نمودهای عرفانی مطرح شده در غزل بیدل را بیان کنید.
 - ۳- برخی از افراد و منابعی که اندیشه های عرفانی بیدل از آنان متأثر بوده است کدامند؟
- براین مبنا فرضیه های این تحقیق عبارتند از:

- ۱- اساس عرفان بیدل بر اندیشه ی وحدت وجود استوار است.
- ۲- برخی نمودهای عرفانی مطروحه در غزل بیدل عبارتند از: تجلی، وحدت وجود، بیخودی و ...
- ۳- از اشخاصی که اندیشه ی بیدل از آنان تأثیر پذیرفته است می توان از ابن عربی و مولانا و از منابع تأثیرگذار براو، علاوه بر مکتب اسلام، می توان از عقاید و اندیشه های هندوئیسم نیز نام برد.

هدف از نگارش این مقاله شناخت مختصری از اندیشه های بیدل دهلوی به عنوان شاعری بزرگ در حوزه ی فرهنگی اسلامی در جهت توسعه ی ذهنی محققان و تبیین مؤلفه های عرفانی او به عنوان شاعری کمتر شناخته شده در حوزه ی ادبیات فارسی می باشد.

۱. عرفان بیدل

جامی از خمخانه ی عرفان به دست آورده ام
صاف گردیدن زهستی باده ی ناب من است

بیدل

بیدل دهلوی شاعری است مسلمان و عارفی است وحدت الوجودی و عرفان، نگاه عاشقانه به همه ی هستی است. از این جهت، تمام حرکات و سکنات عارف وحدت الوجودی در تصرف حق است و چگونگی این تصرف و تسلیم عاشقانه از مبانی قابل تأمل و درنگ.

همانگونه که بیان شد عرفان بیدل در وحدت وجود ریشه دارد و اساس اندیشه ی او، اندیشه ی وحدت و یگانگی است.

غیر وحدت برنتابد همّت عرفان ما دامن خویش است چون صحرا گل دامان ما

(بیدل، ۱۳۸۶: ۲۵۷)

بیدل دهلوی مست باده ی عرفان را از هر شراب دیگری بی نیاز می یابد: «مست عرفان را شراب دیگری درکار نیست» (همان: ۶۹۷) و چشمی که به نور عرفان منور نگردیده است را چنین توصیف می نماید:
پیش چشمی که نور عرفان نیست گر بود آسمان نمایان نیست

(همان: ۴۵۵)

عرفانی که بیدل دهلوی معرفی می نماید یا به بیان دیگر (اشراق فلسفی) بیدل، با مبانی و مفاهیم عرفان مولوی و عطار و دیگر عرفای شاعر برخلاف آنها که تصور می کنند متفاوت است، تفاوتی ندارد. مبانی همان مبانی است. حتی مواردی را می توان یافت که بیدل به تقلید از آنان سخن گفته است. برای مثال «اشارات به نی»، به آتشی که نی در نیستان می افکند، و دیگر صورخیال گرفته شده، از اشعار مولوی را، هرچند اغلب به صورت بسیار پیچیده و تحریف شده، می توان در دیوان بیدل جست. نگرش کلی او به دنیا که پیرامون

سیر صعودی بی وقفه‌ی همه‌ی حادثات دور می زند، همانندی‌هایی با نظریه‌ی مولوی در باب حرکت استکمالی و نیروی الهی که سبب این پویایی می شود دارد.» (شیمل، ۱۳۷۵: ۵۲۵)

شاید یک علت این تشابه مبانی، اشعری بودن اغلب عارفان شاعر و شاعران عارف باشد و تشابه آرای مولانا و ارادت بیدل به مولانا مبحثی است دامنه دار که شاهد مثالهای آن را بیشتر در آثار دیگر بیدل می توان جست. از این رو چون در این مقال فقط به غزلیات او می پردازیم، در این باب سخن را بسنده می کنم به ابیاتی از کتاب *محیط اعظم* که می تواند دلیلی بر آشنایی بیدل بر اندیشه های عطار و مولوی و سنایی باشد:

اگر معرفت با عمل یار نیست	کس از علم عطار، عطار نیست
به جیب تحف ندر دیده سر	ز شعر سنایی گریبان مدر
به حدّ یقین تا ببخشی نوی	به افسانه نتوان شدن مولوی
اگر مولوی درس عطار خواند	مپندار کزو وهم و پندار ماند
کلامش گواه یقین است و بس	دلیل یقین هم همین است و بس

(محیط اعظم: ۲۰۴)

بیدل عرفانی را می پسندد و شناختی از خداوند را شناخت واقعی می داند که عارف را قادر به درک جایگاه واقعی خویش سازد که همانا یکی شدن با حق و غرق گردیدن در دریای بیکران عظمت اوست. او عرفان را دریایی می بیند که برای رسیدن به آن باید از صورت دین به باطن آن سفر نمود و در این راه ظاهرپرستان را ناکام می داند.

عرفان نصیب زاهد جنت پرست نیست این جوی خشک مغز به دریا نمی رسد

(بیدل، ۱۳۸۶: ۹۶۵)

و خود را مبراً از چنین عرفانی معرفی می کند:

به بهار نکته سازم، ز بهشت بی نیازم چمن آفرین لازم به تصور لقایت

(همان: ۷۴۴)

همینطور شخصی که به کذب دم از عرفان می زند، به نفهمیدن زبان خویش متهم می نماید:

به پیش پا نمی بینی چه افسون است تحقیقت

زبان خود نمی فهمی، چه نیرنگ است عرفانت

(همان: ۵۸۹)

وچنین عرفانی را جز نیرنگ نمی داند.

عرفان بیدل عرفانی است اسلامی - هندی که با بینش های عرفانی هند آمیخته است. چنان که از آثار بیدل و آثار نوشته شده بر بیدل برمی آید، منابع هندی تأثیر بسیاری بر اندیشه های جهان بینی بیدل داشته اند. زیرا «بیدل ، خود بر برهمنان را به چشم خود دیده و درکنار آنان زندگی نموده است» (ر. ک : هادی ، ۱۳۷۶ : ۱۲۶).

بیدل دهلوی درقسمت اعظم هندوستان به مسافرت پرداخت و با مسلمانان و هندوان معاشرت داشت و با حکمت برهمنان نیک آشنا بود . او درسطحی متعالی به جستجو در فلسفه ی گسترده ی هند پرداخته و از رهگذر آن به چشم اندازی پهناور و پیشرو در باب جهان و زندگی ، دست یافته که ترکیبی از نظرگاه های اسلام و هندوئیسم می باشد. (ر. ک : شفیع کدکنی ، ۱۳۸۵ : ۵-۸۲)

با وجود وسیع گشتن افق جهان بینی بیدل ، به مدد آشنایی با مکتب هندوئیسم ، بیدل همچنان اصل را فراموش نکرده و هر دو را دو روی متفاوت از یک سکه می بیند.

ازمعنی دعای بت و برهمن می پرس این رام رام نیست ، همان الله الله است

(بیدل ، ۱۳۸۶ : ۵۹۱)

و خود را از نیرنگ زَنار و سبحة برامان می یابد.

وارسته ی تعلق زَنار و سبحة ایم نیرنگ این دورشته ندوزد قبای ما

(همان : ۱۰۰)

بیدل به زیبایی ، عارف را قطره ای از شراب حقیقت می شمارد و او را از تعلقات ظاهری برحذر می دارد:

تاب و تب سبحة بهل ، رشته ی زَنار گسل

قطره ی می ! جوش زن و برخط پیمانانه برآ

(همان : ۲۴۶)

و پرداختن به صورت دین را از بی ارزش ترین امور می شمارد:

گر از زَنار وارستیم، فکر سبحة پیش آمد

نفس مصروف چندین پشه دارد تخم آدم را

(همان : ۲۹۸)

و اندیشه های خود را بر مرکز پرگار حقیقت می داند :

خارج آهنگی ندارد سبجه و زَنار ما می دود مرکز همان سر بر خط پرگارما

(همان : ۱۹۶)

گره زدن مبانی عرفانی اسلامی با حکمت برهمنان، عرفان بیدل را (عرفان تازه) نشان می دهد و حتی اکنون نیز می توان تازگی این عرفان را در زیر دندان تفکر احساس نمود و این عرفان با عرفانی که در شعر نو مطرح می شود مقایسه نمود.

آقای حسن حسینی، در کتاب خود، «بیدل، سپهری و سبک هندی»، به طرز مبسوطی به این مقایسه پرداخته و عرفان و سور رئالیسم را در شعر بیدل و سهراب سپهری (شاعر معاصر)، به این صورت بیان داشته است: « شعر بیدل = زبان متکامل و پیچیده ی هندی + لهجه ی غلیظ وحدت وجودی در معنی + سوررئالیسم پیشرفته

شعر سپهری = زبان نرم و نجیب با خصوصیات سبک هندی + لهجه ی ملایم و مداوم وحدت وجودی در معنی + سوررئالیسم پیشرفته» (حسینی، ۱۳۶۸: ۶۸).

ایشان در این کتاب با مقایسه ی ابیات بیدل و سپهری تأثیرپذیری سپهری از بیدل صحه می گذارد. کوتاه سخن آنکه با بازکردن کلاف اندیشه ی عرفانی بیدل و پرداختن به زوایای آن می توان به درک بهتری از شعر او دست یافت.

ازنمودهای عرفانی مطروحه در غزلیات بیدل به مواردی اشاره خواهیم نمود.

۲. نموده‌های عرفان در غزل بیدل

هردیده نیست قابل برق تجلیت

تیغ آزماست پیکر عریان آفتاب

بیدل

۲-۱. تجلی

یکی از مظاهر عرفان در شعر بیدل تجلی است و اعتقاد به این مطلب که علت غایی ونهایی پروردگار از آفرینش هستی، شناخته شده و متجلی شدن خود اوست.

از نظر صوفیه وحدت الوجودی، وجود حق یا حقیقت واحد دارای یک «تجلی ازلی» است که آن را «فیض اقدس» می خوانند و عبارت می دانند از تجلی ذات الهی در صورت جمیع ممکنات که این صور ممکنات را هم امری معقول می دانند که وجود عینی ندارد!

پس یکی فیض اقدس است که بدان، اعیان در عدم ثابت می شوند. و دیگر «فیض مقدس» است که به وسیله آن، اعیان ثابت در عدم درعالم محسوس ظاهر می گردند و بدین ترتیب ذات حق با یک تجلی «فیض اقدس»، اعیان را در عدم «ثابت» می دارد و با تجلی دیگر «فیض مقدس» به اقتضای مشیت، این اعیان ثابت در عدم را وارد عرصه ی ظهور می کند. (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۲۰-۱۱۹) و بدین گونه جهان بینی عرفانی، حدوث کاینات را تبیین می نماید. «یعنی علت غایی ایجاد، کمال استجلا است». (آرزو، ۱۳۸۸: ۲۸۶) ذات انسانی، مظهر و آینه ی تجلی حق است. از آن جایی که مشیت الهی مبتنی بر خلافت انسان در زمین است، و وجوب در عالم آفرینش با رنگ ممکن متبلور می گردد.

جهان بینی بیدل دهلوی همچون دیگر عارفان وحدت الوجودی، جهان بینی تجلی است:

ذرات جهان چشمه ی انوار تجلی است رسنگ که آید به نظر طور ببیند (بیدل، ۱۳۸۶: ۱۰۲۱)

فهم این جهان بینی، مبتنی بر حدیث «كنت كنزاً مخفياً...» است و حق برای شناخته شدن، خلق را آفریده است. تجلی ازلی (فیض اقدس) که تجلی ذات الهی در صورت جمیع ممکنات است ابتدا توسط ابن عربی مطرح شد. (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۱۱۹)

پروفسور نبی هادی آبشخور و بن مایه ی فکری بیدل دهلوی را در این نوع جهان بینی، به صورت کاملاً واضح، شیخ اکبریا محی الدین ابن عربی می داند... (هادی، ۱۳۷۶: ۱۱۷)

بیدل معتقد است که برای فهم تجلی ازلی حق، عارف باید به مرحله ای درخور، در عرفان نائل گردیده باشد:

هردیده نیست قابل برق تجلیت تیغ آزماست پیکر عریان آفتاب

(بیدل، ۱۳۸۶: ۳۳۰)

بیدل ذره ذره ی وجود خویش را از برق تجلی حق روشن می بیند.

موبه مویم چشمه ی برق تجلی های اوست طوراگر آتش فروزد کرم شب تاب من است

(همان: ۴۲۵)

نگاه و نگرش مبتنی بر تجلی در تمامی آثار بیدل موج می زند. برای مثال می توان به این ابیات از دیوان غزلیات او اشاره نمود:

خلق کریم آینه دستگاه اوست	پرتو بس است وسعت دامن آفتاب
شبم صفت زخویش برآتا نظرکنی	وضع جهان به دیده حیران آفتاب
هر صبح چاک پیرهنی تازه می کند	یارب به دست کیست گریبان آفتاب
غفلت به چشم صافدلان نورآگهی است	نظاره است لمعه مژگان آفتاب
هر ذره درد از کف خاک فسرده ام	مشق تحیری ز دبستان آفتاب
بیدل زحسن نوحط اوداغ حیرتم	کانجاست دست سایه به دامن آفتاب

بحث در باب مظاهر تجلی در آثار بیدل و حتی غزلیات او بحثی است دامنه دار که می توان به طور اختصاصی و در مجالی وسیع به آن پرداخت.

۲-۲. وحدت وجود

تاب و تب موج و کف ، خارج دریا شمار

قصه ی کثرت مخوان ، بیدل ما وحدتی است

بیدل

جهان بینی و معرفتی که عالم آفرینش را در پرتو تجلی تبیین می نماید، جهان بینی و معرفت وحدت گرایانه است. بیدل دهلوی دارای چنین جهان بینی و معرفتی است.

اعتقاد به وحدت وجود یعنی پذیرفتن این که : حقیقت یکی است و منشاء وجود ، همان حقیقت واحد است . بنابراین جمیع موجودات ، تراوشی از مبدأ احدیت اند که به طریق تجلی و فیضان و انبعاث از او

صادرگشته سرانجام ، به طریق رجوع به همان مبدأ برمی گردند.» (ستاری ، ۱۳۷۴ : ۱۶۱)

بیدل نیز آسودگی را در غرق شدن در همان مبدأ هستی و وحدت وجود می داند:

غرق وحدت باش اگر آسوده خواهی زیستن ماهیان را هرچه باشد غیردريا آتش است

(بیدل ، ۱۳۸۶ : ۵۴۷)

نظریه ی وحدت وجود را می توان عرفان نظری به شمار آورد که توسط ابن عربی و پیروانش ایضاح و تبیین شد و «در شکل گیری ذهنی بیدل دهلوی، تأثیرات شیخ ابن عربی کاملاً واضح می باشد.» (هادی، ۱۳۷۶: ۱۱۷)

دکتر عبدالحسین زرین کوب نیز تأثیرپذیری بیدل دهلوی از اندیشه ی وحدت الوجودی ابن عربی را انکارناپذیر می داند. (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۳۱۰)

تقارن افکار و آرای ابن عربی و بیدل دهلوی به گونه ای است که گویی شرح منظومی بر اندیشه ی عمیق وحدت الوجودی ابن عربی است. بدون شک ابوالمعانی، مست باده ی حضرت شیخ است و باید آن را از شارحان این مکتب به شمار آورد.

از این رو شناخت آرای ابن عربی در زمینه ی وحدت وجود را می توان همان آرای بیدل دانست. مذهب ابن عربی بر اصل وحدت مبتنی است. یعنی بر این فکر که وجود امری است واحد که حق است و آنچه ماسوی خوانده می شود دیگر وجود حقیقی و مستقل ندارد.

شیخ کاملاً موحد است و فرقی میان جوهر و ماده قابل نیست. هر ذره ی ماده سرشار از جوهر است. به نظر ابن عربی، کائنات مظهر تجلی حق است، چنان که صورت در آینه دیده می شود. به عبارت دیگر تمام عالم هستی به طور پنهانی در وجود خالق غوطه می زند و در هر لحظه ای جلوه ای نو پدید می آید و شأنی نو به ظهور می رسد و هرگز در این امر تکراری پیش نمی آید. گویی سراسر کاینات در لحظه ای کهنه می شود و از میان می رود و به جای آن دنیایی دیگری می آید. همه ی این واقعات بدان سبب رخ می دهد که ذات مطلق، مشاهده ی تجلی را می پسندد. پیش نظر آینه دایم در نقاب است. (هادی، ۱۳۷۶: ۱۱۶)

بیدل اظهار کمال محو نقصان بوده است تا شکست آینه، عرض جوهر آمد به یاد

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۱۶۳)

(جوهر: ماده ای بوده است که با زدن آن به پشت شیشه، آن را به آینه تبدیل می کرده اند) در این بیت بیدل دهلوی جوهر و آینه را یکی می داند که در یکدیگر ادغام گشته اند. همچون وجود مطلق و هستی که یکی می باشند و به دلایل متعدد، این یگانگی در پرده ی ابهام باقی مانده است و از معرض دید به دور! «از باب تمثیل می توان گفت: آن آینه ی واحدی که در تعین اول وجود داشت و همه ی کمالات حق را یک جا به او نشان می داد، با خلق عالم، شکسته و تکه تکه شد و در همه ی عالم پراکنده گردید و به قول بیدل دهلوی:

آئینه برخاک زد صنع یکتا

تا وانمودند کیفیت ما

(همان: ۹۵)

از این رو در هر جزء عالم که بنگری و هرتکه از این آینه ی شکسته راکه برداری و در آن نظریفکنی، خدا را در آن خواهی دید « (حکمت ، ۱۳۸۴: ۸۴). در اینجا ، تکه تکه های آینه را کثرت و اصل آینه را وحدت می توان در نظر داشت که تقدّم وحدت بر کثرت را نیز نشان می دهد . اثبات وحدت از طریق کثرت از نشانه های جهان بینی دهلوی می باشد:

جوش اشیاء اشتباه ذات بی همتاش نیست

کثرت صورت غبار وحدت نقّاش نیست

(بیدل ، ۱۳۸۶: ۶۳۴)

وحدت چه خیال است توان یافت به کثرت

چون ریشه دوانید نمو، دانه نباشد

(همان: ۱۰۶۹)

عالم کثرت طلسم اعتبار وحدت است

خوشه ها آئینه دار شوخی یک دانه اند

(همان : ۹۴۸)

بیدل وحدت و کثرت را مانند جسم و روح درهم تنیده می داند:

وحدت و کثرت چو جسم و جان در آغوش همند

کاروان روز و شب را دردل هم منزل است

(همان: ۴۳۶)

و با وجود ظاهر کثرت غیر از ایمان بر وحدت را باطل می شمارد:

با همه کثرت شماری غیر و وحدت باطل است

یک یک آمد بر زبان از صد هزار اعداد ما

(همان: ۹۳)

بیدل خود بینی را علت دوری از وحدت بیان می کند:

وحدت از خودداری ما تهمت آلود دویی است

عکس در آب است تا استاده ای بیرون آب

(همان: ۳۳۱)

و هم هستی نسبت بر آئینه ام زنگ دویی

تا کسی خود را نمی بیند به وحدت واصل است

(همان: ۳۹۰)

دلت مقابل و آنگاه عرض یکتایی
ثبوت وحدت آینه خانه بوالعجبی است

(همان: ۴۴۲)

وحدت به هیچ جلوه مقابل نمی شود بی رنگ شو که اینه بسیار نازک است

(همان: ۳۸۳)

باتوجه به آن چه تا حال گفته شد می توان گفت اساس اندیشه ی بیدل دهلوی ، اندیشه ی وحدت و یگانگی است. در نظراو کائنات همه جلوه ای از حق هستند و انسان متحیرانه به تماشای این تجلی چشم دوخته است. درنگاه بیدل دهلوی هرچیز جز خدا فانی است و همه ی موجودات قائم به ذات حق هستند و بدون فیض وجودی که حق به آنها می بخشد ، نابودند.

بسیاری از مثال هایی که در تبیین اندیشه وحدت وجود در دیوان بیدل دهلوی آمده است ، پیش از وی درکلام فلسفه و صوفیان مسلمان و غیرمسلمان ذکرگردیده. اما بیدل دهلوی با مهارت و خلاقیتی اعجازآمیز ، به قول خود «حبابی را لباس بحر» پوشانده است.

۲-۳. بیخودی

هزار جلوه در آغوش بیخودی محو است
جهان شعور طلب می کند تو خواب طلب

بیدل

صوفیان بزرگ همه ی دنیا ، بی آنکه میان عرب، ایران، یونان و هند فرقی قایل شویم، همه برآن عقیده اند که تصور «خود» یعنی من موجودم کاملا فریب است و باعث احساس دویی و تضعیف وحدت می گردد. این پندار عیبی است که راه های مرکز حقیقت را کدر و غبارآلود می کند.

توجه به خودو یا به اصطلاح روانشناسی جدید «شعور محض» پرده ای است که «خودی» پشت آن نهان شده است. برای ادراک خودی آن پرده را از میان برداشتن، یا از پشت آن به در آمدن ضروری است. پندار شخصیت فردی یا پندار فرد در شخصیت در اصل حجاب راه است. مقصود پیوستن قطره به دریاست ولی

پندار مزاحم شده و از عملی شدن مقصود جلوگیری می‌کند. احساس خودی میان ذهن و عالم محسوسات ارتباط برقرار می‌کند، ولی اولین گام در راه حقیقت، و رای محسوسات قرار گرفتن است. کشتن حواس بیرونی و غرق شدن در کیفیات درونی و قطع تعلق از جهان مجازی راه جستجوی خودی را هموارتر می‌کند که نوعی از خویش بیرون آمدن است و به اصطلاح بیخودی نام دارد.

صوفیه معتقدند با تمرین بیخودی، اسرار خودی بر ما فاش خواهد شد. با دست یافتن به این مقام با آنکه در فضای زمان و مکان محدودیم، خود را در فضایی منبسط و بی حدّ و کنار حس می‌کنیم که در آنجا کاملاً آزاد و با خودی خود هم آغوشیم. این خودی تغییر ناپذیر، ازلی و ابدی، مطلق، و کلّ واحد است (هادی، ۱۳۷۶: ۱۱۸).

بیدل بیخودی را علت جمعیت حواس معرفی می‌کند و مستی عرفان را از هوش ظاهری برتر می‌شمارد: جمعیت حواس در آغوش بیخودی است از هوش بهره نیست کسی را که مست نیست (بیدل، ۱۳۸۶: ۴۸۳)

او بیخودی را نزدیکترین راه رسیدن به سرمنزل مقصود می‌داند:

دریابانی که سعی بیخودی رهبر شود راه صد مطلب به یک لغزیدن پا، سرشود

(همان: ۱۰۵۶)

وعافیت و بیداری را در بیخودی می‌جوید:

باهمه یأس اعتماد عافیت بر بیخودی است تاکجا در خواب، غلتیده دیده ی بیدار ما

(همان: ۲۳۵)

وآن را پناه ناملايمات می‌شمارد:

نیست باک از حادثاتم در پناه بیخودی گردش رنگی که من دارم حصار رحمت است

(همان: ۳۸۳)

وبوی وصل را در بیخودی استشمام می‌کند:

در بیخودی نهفته است بوی بهار وصلش دورااست قاصدما تا رنگ برنگردد

(همان: ۹۰۳)

بیدل در بیخودی به خود واقعی خویش نائل آمده است و همگان را بر این وادی ترغیب و سفارش می‌کند.

به عرض بیخودی ها گرم کن هنگامه ی مشرب
 که می نامیده اند اینجا شکست رنگ مینا را
 (همان: ۳۰۴)

۲-۴. شهود

اندیشه ی ما غیب و شهود است
 مرآت خفای ما نمود است
 در غیب و شهود ما دویی نیست
 حق تابع مایی و تویی نیست
 بیدل

بیدل دهلوی با آموزش صرف و نحو، و فراگیری قرآن، فقه و تفسیر؛ و آشنایی دقیق با جدال های کلامی، غوطه زدن های ممتد در اقیانوس نظم و نثر، با سلوکی سخت و طیّ مدارج خودسازی، در مرحله ای از زندگانی، دریچه های کشف و شهود به رویش باز می گردد و در چهار عنصر علت آن را فیض هم صحبتی با شیخ کمال بیان می کند که باعث دست یافتن او به «شهود معانی» گردیده است. «آن نگاه توجّه، بنای فطرت بر شهود معانی گذاشت و همان رشحه ی استغنا، تخم همّت در زمین بی نیازی کاشت» (بیدل، ۱۳۴۴: ۴۷)

صد شکر که غییم به شهود انجامید
 یعنی اسرار باطنم ظاهر شد
 سامان خیالم به نمود انجامید
 کار عدم آخر به وجود انجامید

(بیدل، ۱۳۴۴: ۱۲۴)

یعنی معرفت بیدل دهلوی، معرفت شهودی است. آنچه نگاشته و سروده است، دریافت های شهودی اوست. او شاعری الهامی است و اشعار بر ضمیر ناخودآگاهش می جوشد و غلیان می کند.

و طبعش به آن چنان گیرایی رسیده است که حتی طنین پشه ای می تواند برایش الهام بخش باشد:
 به این گوشی که معنی از تمیزش ننگ می دارد طنین پشه ای گر بشنوم الهام می گیرم

(بیدل، ۱۳۴۴: ۵۶)

بیدل خود را در بزم شهود، مست باده ای می یابد که هستی او را از کسالت می رهاند:

زباده ایست به بزم شهود، مستی ما
که کرد رفع خمار شراب هستی ما
(همان، ۱۳۸۶: ۲۲۰)

در نهایت می توان گفت شهود و استنتاجات عرفانی و بینش وی، مبتنی بر آموزه های عرفان توحیدی است. و همچنین نقد وحدت و کثرت، در حقیقت ترسیم و سیمایی روشن از تخیل و شهود است. بیدل دهلوی آن هنگام که کثرت را می ستاید، در حقیقت می خواهد ارزش شهود را نمایش دهد و هشدار دهد که مبدا فریب تخیل و قرب موهوم در ما کارگر افتد. این تخیل و شهود یکی از کلیدی ترین مفاهیم کاربردی عرفان بیدل دهلوی است. نکته ی مهم این است که توهم که ریشه در تخیل دارد، از اسرار که خاص شهود است جدا گردد. توهم و تخیل یعنی در پی مطلوب معدوم رفتن و شهود یعنی مطلوب معلوم را یافتن!

۲-۵. دلگرایی

تاکی از غفلت به قید جسم فرساید دلت
یک نفس بر باد ده این خاک دامنگیر را

یکی از مهم ترین و اساسی ترین مباحث بینشی و عرفانی بیدل دهلوی را می توان دلگرایی او به حساب آورد. او دل را نیروی خودآگاه مستقل و حایز صلاحیت داوری و رهبری مدبرانه انسان می داند و اطاعت بی چون و چرا را از دل، آیین خویش می شمارد. با نگاه به پیشینه ی این رویکرد، درمی یابیم که: باور به «خودآگاهی» دل و ارج عرفانی آن در جوامع اسلامی، نیز وجود داشت. چنانکه در قرآن نیز، موارد متعددی را حاکی از گونه یی تأیید در قابلیت «خودآگاهی دل» می توان ملاحظه کرد. برای مثال: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ». ترجمه: آیا در زمین گردش نکرده اند تا دلهایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش هایی که با آن بشنوند در حقیقت چشمها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه هاست کور است» (حج آیه: ۴۶).

با رشد علم، نظریه ی عرفانی «دل به حیث افزاراگاهی» مورد سؤال و تردید قرار گرفت و به مثابه ی (پمپ) گردش خون در رگ ها شناخته شد. با این توصیفی که دانش از دل بیان نمود، غزالی که باور و اخلاص عرفانی اش به دل به عنوان مرکز اداره و رهبری آگاهی، با این تعریف علمی به مبارزه پرداخت و در اثر مشهور خود «احیاء علوم الدین» شناخت حقیقتی را با نشئه ی بالاتر از عقل و به وسیله ی (دل) که آن

را نه به معنای عضو مادی گوشتین محسوس ، بلکه به « یکی از اسرار خدا که آن را حس ، درک کرده نمی تواند » میسر می داند. (غزالی، ۱۳۵۴: ۳۶)

مولانا در اهمیّت دل می گوید:

وصف بیداری دل ای معنوی می ننگجد در هزاران مثنوی

(مولوی، ۱۳۸۷، دفتر سوم: ۱۳۷)

و حتّی امروزه نیز در سراسر جهان، (شرق و غرب) نشان «دل» به عنوان رمز (سمبول) شدت محبّت یا «عشق» متعارف است. بیدل دهلوی بیش از دیگران زیر تأثیر این رویکرد عرفانی قرار گرفت و بنابراین ، با تکیه بر «اصالت دل» همه ی مصادیق و مفاهیم «زمان» و «مکان» را پس از باور به اولویّت «دل» قابل تعبیر دانست و ازاین رو «دل» را چون خرد، افزار اندیشه ی شناخت و خودآگاهی، داوری، استقلال، آزادی و ماندگاری را از ویژگی های آن برشمرد: و آن را در برابر همه ی کنش ها ، دارای واکنش دانست. واکنش هایی چون : تألم ، ناله ، تپش و سوز و گداز. بیدل دهلوی به اهمیّت دل باورمند است و کعبه ی دل را بر کعبه ی گل ترجیح می دهد و دل را خانه ی حق می شناسد و آشکده ی آن را قابل پرستش .

دلگرایی بیدل دهلوی را ، نه یک هوس زودگذر ، بلکه می توان یک رویکرد بینشی و دقیق و آرمان بنیادی عمیقی دانست که برای او قدسیّت عرفانی دارد. و آن را دارای ویژگی هایی چون الفت گرایی (تعشّق) و وفاداری و روشنگری می داند (ر.ک : کاوش ، ۲۰۰۲: ۸۱).

مگر به محکمه ی دل یقین شود حق و باطل گواه کیست حدیث ز خود شنیده ی ما را

(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۹۹)

نفس را الفت دل هم ز وحشت بر نمی آرد ره ما طی نگردد گر همه منزل شود پیدا
به گوهر وارسیدن موجها برهم زدن دارد جهانی را شکافی سینه تا یک دل شود پیدا
ره آوارگی عمریست می پویم نشد یارب که چون تمثال یک آئینه وارم دل شود پیدا
نفس تا هست زین مزرع تلاش دانه ی دل کن که این گمگشته گر پیدا شود ، حاصل شود پیدا

(همان: ۱۸۴)

دل آسوده ی ما شور امکان در قفس دارد گهر دزدیده است اینجا عنان موج دریا را

(همان: ۳۰۴)

دل از کم ظرفی طاقت نیست احرام آزادی به سنگ آید مگر این جام و گردد عذر خواه آن جا

(همان: ۱)

گردلت ره ندهد جرم سیه بختی توست خانه ی آینه بر روی که تنگ است اینجا

(همان: ۲۰۷)

به دل نقشی نمی بندد که با وحشت نیوندد نمی دانم کدامین بی وفا آینه چید اینجا

(همان: ۲۸۱)

محیط از جنبش هر قطره صد توفان جنون دارد شکست رنگ امکان بود اگر یک دل تپید اینجا

(همان: ۱۵۰)

دل عارف چو آینه بساط روشنی دارد که نقش پای خود را گم نمی سازد نفس اینجا

(همان: ۲۴۱)

نتایج و استنتاجها

از پژوهش حاضر که به بررسی اجمالی عرفان در غزلیات بیدل پرداخته شده است نتایج زیر را میتوان استنباط نمود:

۱. بیدل شاعر است عارف که مبانی عرفانی را به وضوح و در کمال زیبایی، در اشعار او می توان یافت .
۲. از نمود های عرفانی مطرح شده در غزلیات بیدل، می توان به تجلی، وحدت وجود، بیخودی، شهود و دلگرایی اشاره نمود.
۳. اساس عرفان بیدل بر نظریه ی وحدت الوجود استوار است.
۴. بیدل در بسیاری از مبانی عرفانی، از جمله وحدت وجود و تجلی، از پیروان سرسخت محی الدین ابن عربی است.
۵. تأثیر اندیشه های هندوئیسم در جهان بینی بیدل واضح به نظر میرسد.
۶. معرفت بیدل دهلوی، معرفت شهودی است. آنچه نگاشته و سروده است، دریافت های شهودی اوست و اطاعت بی چون و چرا را از دل، آیین خویش می شمارد.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید، (۱۳۶۵)، ترجمه ی قمشه ای، چاپ پنجم، تهران: انتشارات افتخاری.
- ۲- آرزو، عبدالغفور، (۱۳۸۸)، مقایسه ی انسان کامل از دیدگاه بیدل و حافظ، چاپ اول، تهران: انتشارات سوره ی مهر.
- ۳- بیدل دهلوی، عبدالقادر، (۱۳۴۴)، چهارعنصر، کابل: چاپ کابل
- ۴- _____، (۱۳۸۶)، غزلیات، تصحیح محمدسرور مولایی، چاپ اول، سه جلد، تهران: نشر علم.
- ۵- _____، (۱۳۴۲)، کلیات (جلد سوم)، محیط اعظم، کابل: چاپ کابل.
- ۶- حسینی، حسن، (۱۳۶۸)، بیدل، سپهری و سبک هندی، چاپ اول، تهران: سروش.
- ۷- حکمت، نصرالله، (۱۳۸۴)، حکمت و هنر در عرفان ابن عربی، چاپ دوم، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۷)، ارزش میراث صوفیه، تهران: امیرکبیر.
- ۹- ستّاری، جلال، (۱۳۷۴)، عشق صوفیانه، تهران: نشر مرکز.
- ۱۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۵)، شاعر آینه ها، چاپ ششم، تهران: آگاه.
- ۱۱- شimmel، آنه ماری، (۱۳۶۷)، شکوه شمس، چاپ اول، ترجمه حسن لاهوتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲- غزالی، محمدبن محمد، (۱۳۵۴)، ترجمه احیاء علوم دین، ترجمه ی نصرالله پورجوادی، انتشارات سخن
- ۱۳- کاوش، پوهندوی، سید نورالحق، (۲۰۰۲)، آیین زاهد در آیین ی دیوان بیدل دهلوی، اسن آلمان: نشر نیما.
- ۱۴- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۷)، مثنوی معنوی، تهران: انتشارات کاروان
- ۱۵- هادی، نبی، (۱۳۷۶)، عبدالقادر بیدل دهلوی، تهران: قطره.